

## «پیوند تاریخی ایادیان با ناقضین»

دوستان گرامی؛

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس آیهی ۲۵۵ تنظیم و نگهداری وصیتنامه را بر همه‌ی احباء واجب فرمودند و خود نیز در زمان حیات، اقدام به نوشتن وصیتنامه و تعیین جانشین فرمودند تا جامعه‌ی بهائی پس از ایشان با مشکل روبرو نگردند.

حضرت عبدالبهاء نیز در زمان حیات وصیتنامه نوشتند و رساله‌ی الواح وصایا را که حاوی توصیه‌ها و تذکرات مهم ایشان بود از خود به یادگار گذاشتند.

اگر یک فرد بهائی از دنیا برود و از خود وصیتی باقی نگذاشته باشد، بایستی اموال و دارایی‌های او بر طبق احکام کتاب مستطاب اقدس بین هفت گروه یعنی فرزندان، همسر، پدر، مادر، برادر، خواهر و معلم تقسیم گردد.

بر همین اساس اگر هر یک از طبقات هفت‌گانه‌ی فوق در قید حیات نباشد، حقّ السهم او به بیت العدل تعلق می‌گیرد؛ هم‌چنین بر طبق آموزه‌های بهائی، افراد غیربهائی و غیرمؤمن و ناقضین و افرادی که از دیانت بهائی طرد و یا اخراج شده‌اند از دریافت ارث محروم هستند.

دوستان عزیز، اشتباه نکنید! نمی‌خواهم در این‌جا درس احکام بدهم؛ بلکه می‌خواهم توجه شما را به یک واقعه‌ی تاریخی و مهم در دیانت بهائی جلب نمایم.

همان‌طور که می‌دانید حضرت شوقی ربّانی در تابستان سال ۱۹۵۷ در سفری که به لندن به منظور خرید و تکمیل وسایل و اثاثیه‌ی دارالآثار داشتند، به‌طور غیرمنتظره و در شرایط اعجاب‌آوری بیمار شده و جان به جان‌آفرین تسلیم فرمودند.

متأسفانه بعد از صعود اولین ولیّ امر دیانت بهائی، نزاع و کشمکش بر سر جانشینی و اموال و مایملک باقیمانده از ایشان آغاز شد.

به‌طور طبیعی باید اموال و مایملک شوقی افندی که متعلق به دیانت بهائی بود، به جانشین ایشان و بالاترین شخصیت جامعه بهائی در آن زمان، یعنی رئیس شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل جنینی)، جناب میسن ری می می‌رسید؛ ولی ایادیان امر به این بهانه که از حضرت شوقی ربّانی وصیت‌نامه‌ای باقی نمانده و برای ایشان جانشینی متصور نیست، بدون بررسی قرائن و مکتوبات پیشین ایشان، باب استمرار ولایت امر را مسدود اعلام نمودند و امر قطعی تعیین جانشین در دیانت بهائی را بدها شده تفسیر کردند.

با خودداری از پذیرش جانشینی جناب ری می و اعلام انسداد باب ولایت، لازم بود که اموال و مایملک باقیمانده از شوقی ربّانی بر طبق دستور کتاب اقدس بین هفت گروه یاد شده و اعضای خانواده‌ی ایشان تقسیم گردد؛ ولی به دلایل مختلف از جمله عدم حضور اکثریت وراثت، این تقسیم‌بندی رعایت نشد؛ زیرا والدین شوقی ربّانی در قید حیات نبودند، برادران و خواهران آن حضرت نیز به دلیل نقض عهد از سوی ایشان طرد شده بودند، از حضرت شوقی افندی فرزندی نیز به یادگار نمانده بود و کسی نیز نمی‌توانست ادعای معلّمی آن حضرت را داشته باشد.

بنابراین به‌طور طبیعی حدود ۲۰ درصد از اموال و دارایی‌های آن حضرت به تنها وارث باقیمانده، یعنی همسر ایشان «روحیه ماکسول» می‌رسید و مابقی دارایی به دلیل نبود وراثت و عدم تأسیس بیت العدل، می‌بایست

به بالاترین مقام حاضر در آن زمان، یعنی ولیّ امر ثانی و رئیس شورای بین‌المللی بهائی و رئیس بیت‌العدل جنینی، یعنی جناب میسن ریمی تقدیم می‌شد.

برخی از ایادیان ایرانی تبار از جمله ذکرالله خادم، شعاع الله علائی، علی محمد ورقا، رحمت الله مهاجر و حسن موقر بالیوزی با همکاری جان فرابی و افرادی چون تیمسار عطاءالله مقربی، حبیب ثابت، منوچهر قائم‌مقامی و ... برای تملک ماترک شوقی ربّانی و خارج نمودن آن از دست شورای بین‌المللی بهائی، چاره را در آن دیدند که به سراغ خواهران و برادران مطرود حضرت ولیّ امرالله رفته و با آنان بر سر دارایی‌های شوقی ربّانی به معامله بنشینند!

از آن جا که با توجه به نصوص بهائی، اولاً تقسیم ارث به ناقضین ممنوع بود و در ثانی بر طبق آن سهم پدر، مادر، فرزندان و معلم نیز در این میان از بین می‌رفت؛ بنابراین ایادیان چاره را در این دیدند که مایملک شوقی ربّانی را در کشور ایران و با استفاده از قانون ارث اسلامی تقسیم نمایند! لازمه‌ی این کار این بود که حضرت ولیّ امرالله را به‌عنوان فردی مسلمان به دادگاه معرفی کنند!

این کار به خوبی انجام شد!! و با موافقت خانم روحیه ماکسول، بیوه‌ی حضرت شوقی افندی، (که طبق قانون اسلامی غیرمسلمان تلقی شده و ارث نمی‌برد)، اولین ولیّ امر دیانت بهائی به عنوان مسلمان به دادگاه معرفی شد و به موجب سند حصر وراثت شماره ۱۴۶۴ مورخ ۱۳۳۷/۷/۲۷ موضوع پرونده‌ی شماره ۱/۳۷/۷۹۶ شعبه‌ی اوّل دادگاه بخش تهران، کلیه‌ی اموال ایشان به چهار ورثه‌ی باقیمانده، یعنی دو برادر مطرودشان به نام‌های حسین و ریاض افندی و دو خواهر مطرود ایشان به نام‌های روح‌انگیز و مهرانگیز منتقل گردید!

مطرودین یاد شده نیز طبق توافق قبلی، با اخذ مبالغی به عنوان سهمیه‌ی املاک و اراضی، اموال رسیده و ارث به‌دست آمده را طی صلح‌نامه‌های شماره ۴۷۳۰۸ و ۴۷۷۳۴ و ۴۷۹۴۸ تنظیمی در دفترخانه ۲۵ تهران به

آقای علی محمد ورقا مصالحه نمودند. علی محمد ورقا نیز آن اموال را به مرور زمان، ابتدا به نام بعضی از اشخاص سرشناس بهائی، هم‌چون حبیب ثابت و همسر وی باهره خمسی و... منتقل نمود و سپس قسمتی از این دارایی‌ها به شرکت امنا که بعداً توسط محفل ملی ایران تشکیل شد منتقل گردید؛ البته بخشی از آن‌ها نیز توسط همین افراد، به بهانه‌های مختلف، به ناروا تصاحب شد که خود داستان اندوه‌باری دارد.

این حرکت که با همکاری برخی از ایادیان امر و اعضای عائله‌ی مطرود حضرت شوقی ربّانی صورت گرفت، مورد اعتراض جمعی از احبّاء و برخی از اعضای محافل ملی و روحانی در کشورهای مختلف قرار گرفت؛ ولی هیچ‌گاه به این اعتراضات توجهی نشد و با طرد معترضین و ایجاد هیاهو و ارسال پیام‌های مختلف توسط ایادیان و به بهانه‌ی حفظ وحدت جامعه، ماجرا مسکوت ماند و به گوش سایرین نرسید.

معترضین می‌گفتند حضرت شوقی ربّانی هرگونه ارتباط با ناقضین را گناه می‌دانستند و فرد ارتباط گیرنده را مستحقّ مجازات طرد روحانی معرفی می‌فرمودند، علی‌الخصوص عائله‌ی خود را که همواره عامل اذیت و آزار آن حضرت بودند؛ برای نمونه روحیه خانم در خاطرات خود در حالات هیکل مبارک می‌گوید:

«این حوادث لاینقطع است این نزاع داخلی، اوّل با یکی و بعد با دیگر اعضای عائله وجودشان را

فرسوده می‌کند از هم‌اکنون قدشان خمیده است، قلبشان خسته است، اعضایشان فرسوده است، اعضای

عائله با آنچه در قوه‌ی خود داشتند کوشیدند تا آخرین رمق حیات مبارک را بگیرند و روحشان را خفه

کنند... سپس فرمودند:

«آن‌ان که در حول وجود مبارک حضرت عبدالبهاء طائف بودند وجود مبارک را کشتند و بعد فرمودند

نوبت من هم خواهد رسید، من را نیز خواهند کشت.»

(گوهر یکتا، صص ۳۴۳ و ۳۴۶)

اتحاد ایادیان با دشمنان مکار دیانت بهائی، ارکان امرالله را متزلزل کرد و تعداد زیادی از احباء را از دامن امرالله جدا نمود و برای همیشه ابهاماتی را برای جامعه‌ی اسم اعظم باقی گذاشت که تاکنون نیز باقی است و پاسخی از سوی تشکیلات و بیت‌العدل فعلی به آن داده نشده است و همواره سعی شده است تا این واقعیات از چشم احبای جهان مخفی نگه داشته شود، سوآلاتی از این قبیل که:

۱- با وجود آن که نوشتن وصیت‌نامه در دیانت بهائی واجب شمرده شده است، شما چگونه ادعا دارید که حضرت ولیّ امرالله و کسی که مبین آیات الاهی است، در این مهم کوتاهی کرده و به طور مستقیم یا غیرمستقیم وصیتی ننموده است؟!

۲- آیا با توجه به اقدامات و تحرکات ایادیان، احتمال آن نمی‌رود که بعضی از افراد که می‌توانستند به وسایل حضرت ولیّ امرالله دسترسی داشته باشند، قبل از این که سایرین به جستجوی وصیت‌نامه بپردازند، آن را یافته و چون مفاد آنرا به زیان مطامع خود دیده‌اند، آنرا مخفی و یا معدوم نموده باشند؟!

۳- با وجود آن که طبق نظامات بهائی، ناقضین و غیر بهائیان از شخص بهائی ارث نمی‌برند، چگونه و با چه مجوزی اموال حضرت شوقی ربّانی بین برادران و خواهران مطرود آن حضرت، آن‌هم به طریقه‌ی اسلامی تقسیم شد؟!

۴- چه کسی به این حضرات اجازه داده بود که به خاطر حرص و طمع و اغراض مادی، حضرت ولیّ امرالله را به عنوان فردی مسلمان معرفی نموده و برخلاف منویات آن حضرت و خواست عموم بهائیان، به دروغ و به شیوه‌ی کلاهبرداری و انجام عملیات متقلبانه متوسّل شوند؟!

۵- با کنار گذاشتن ولیّ امرالله، چه کسی از میلیاردها دلار سرمایه و اموال دیانت بهائی حفاظت می‌کند؟!

آیا بیت العدل تا کنون از میزان وجوه دریافتی تحت عنوان حقوق الله، تبرّعات و اموال و مایملک و اراضی

غیرمنقول بهائی که در اختیار دارد، بیلان و گزارشی ارائه نموده است؟!

متأسفانه تشکیلات بهائی به جای رفع ابهامات و پرسش‌های مطرح شده، همواره فرد پرسش‌کننده و منتقد

را به بهانه‌های مختلف از جمله لزوم حفظ وحدت جامعه، وجوب اطاعت بی‌قید و شرط از بیت العدل،

ضرورت حفظ وضع موجود، احتمال شدت تضییقات ازسوی دولت‌ها و غیره خاموش ساخته است و

اعتراضات به حقّ احبّاء، تحت‌الشعاع هیاهوی تبلیغاتی و فتوحات ادّعایی در جهان و پیام‌های نویدبخش و

اغلب غیرواقعی قرار گرفته و گم می‌شود؛ البته چیزی که هرگز فراموش نمی‌شود، طرد و اخراج فرد پرسش‌گر

و منتقد از جامعه‌ی بهائی است!!

البته ممکن است ادّعا شود که چون اقدامات ایادیان، در جهت حفظ منابع مالی جامعه بهائی و احتمالاً با

نیّت خیرخواهانه صورت گرفته است می‌تواند قابل اغماض باشد. پاسخ این است که حضرت شوقی افندی در

طول زندگانی خود هیچ‌گاه به ناقضین روی خوش نشان نداده و با آنان از در معامله در نیامدند.

خانم ماکسول در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

«روزی شوهر یکی از اعضای عائله‌ی حضرت ولیّ امرالله مرحوم شد، بیوه‌ی او به درب منزل ما آمد و

درخواست کرد که هیکل مبارک وصیّت او را قبول کرده و وجهی را که به عنوان تبرّع برای امر آورده بود

بپذیرد.

او حتی حاضر شد تا تعدادی از مهرهای ذی‌قیمت حضرت بهاء‌الله را که از مرکز میثاق در هنگام سفر به آمریکا نزد خود به ودیعه گرفته بود، به حضرت ولیّ امرالله تحویل دهد؛ ولی چون این خانم با ناقضین مربوط بود، هیکل مبارک از قبول هر تقدیمی روگردان شده و فرمودند که به او بگوییم:

«ولو ملیونها مهر باشد و یا تمام کوه کرمل را تقدیم کند، ابدأً قبول نخواهم کرد؛ مگر این که روحاً و

قلباً خود را بالمّره از ناقضین جدا کند.»

با این که مهرها بی‌نهایت در چشم مبارک ذی‌قیمت بود و آنها را برای محفظه‌ی آثار لازم داشتند با این وجود رو کرده و فرمودند که به او بگوییم از دست ولیّ امرالله کاری ساخته نیست؛ مگر آن که آن چه گفته شد عمل نماید و مهرها و وصیّت و همه چیز را با خود ببرد.»

(گوهر یکتا، ص ۳۴۹)

کوتاه سخن این که جامعه‌ای که از نعمت حضور ولیّ امرالله محروم گردد و افراد خطاکار و خودخواه و منفعت‌طلب اداره‌ی آن را برعهده گیرند، سرنوشتی جز زوال نخواهد داشت.

بی‌جهت نبود که حضرت عبدالبهاء در وصیّت‌نامه‌ی ارزشمند خود (الواح و صایای مبارکه) فرمودند:

«ولیّ امرالله در زمان حیات خود، باید نسبت به تعیین جانشین خویش اقدام نماید.»

با توجّه به این که در هیچ کجای الواح مبارکه‌ی وصایا تأکیدی بر معرفی کتبی جانشین توسط ولیّ امرالله نشده است؛ بنابراین معرفی ولیّ امر بعدی می‌توانست به صورت غیرمستقیم انجام گردد.

به باور ما، حضرت شوقی ربّانی در کمال احترام و انقیاد به وصیّت حضرت عبدالبهاء عمل نمودند و با انتصاب جناب میسن ریمی به ریاست شورای بین‌المللی بهائی و ریاست بیت‌العدل جنینی، بدون این که

هیجانی به جامعه‌ی بهائی وارد گردد با ظرافت کامل و به طور ضمنی جانشین پس از خود را تعیین فرمود و به شهادت تاریخ تا آخرین لحظات حیات، جناب ریمی نزد هیکل مبارک از جایگاه والا و ارزشمندی برخوردار بود و به عنوان فردی امین همواره مسئولیت‌های بسیار مهم به ایشان سپرده می‌شد.

با تحیات ابھی

کوروش جمالی